

## متن پرسش

سلام خدمت استاد بزرگوار: استاد این متن زیر سخنرانی آقای دکتر حسن عباسی هست در مورد فلسفه و حکمت نظرتون راجع به این صحبت های ایشون چیه؟ آیا منظور ایشون همون ذکر تفاوت معرفت حضوری با علم حصولی هست؟ ممنون میشم کمکم کنین در هضم این مطالب «در تاریخ طرح ریزی استراتژیک در اسلام با استفاده از آیات قرآن، یک اتفاقی در ابتدای خلقت انسان می افتد که حائر اهمیت است. آدم و حوا در بهشت در حال زندگی اند و برهنه اند؛ و با ترغیب و اغوای ابلیس از میوه درخت ممنوعه استفاده میکنند. نتیجه اینکه خدا در قرآن می فرماید که مراقب باشید لباسی که از تن پدران شما در آورد از تن شما درنیآورد. از طرفی بعد از خوردن میوه، آنها متوجه برهنه بودن خود شدند. مسئله لباس در تاریخ طرح ریزی استراتژیک اسلام که اشاره می شود لباس تقوی برای شما بهتر است، بسیار جای بحث دارد. معنی لباس تقوی چیست؟ و چقدر در عالم معنا داری ظرفیت تولید علم و مداوای دردهای بشر را دارد؟ اما در یک غفلت ۲۷۰۰ ساله در فلسفه که بنیان طرح ریزی استراتژیک را زیر و رو کرده و نظام بی معنایی دیجیتالی امروزی و نسبت آن با درخت فلسفه را باید حل کنیم. مفهوم «بدت» در سوره اعراف انحراف عظیمی که مفهوم الیثیا در یونان ایجاد کرد و در دوره معاصر، هیدگر، فربه ترین مفهومی که به آن پرداخته و بیشترین تمرکز فلسفه اش بر الیثیا است. وی معتقد بود که انحراف بشر از افلاطون شروع شد. تمرکز وی بر الیثیا و توجه نا به «بدت» در قرآن ما را متوجه انحرافی بسیار قبل تر از افلاطون می کند. یکی از مشکلاتی که بزرگان متوجه ام نبوده اند و به آن گرفتار شده اند، آشنا نبودن با فلسفه و اندیشه یونانی است. امروز این مشکل را که از هیدگر به بعد مطرح شده طرح خواهیم کرد. نیت ما بحث فلسفی صرف نیست بلکه تبیین این نکته که اگر انحراف معرفتی در بشر پیش آمد در طی چند هزار سال باید آن را حل کرد؟ وقتی توجه به مفاهیم قرآنی داریم و مفاهیم را ریشه شناسانه دنبال می کنیم متوجه انحرافات بزرگ می شویم. دکارت می گفت که فلسفه شبیه یک درخت است که ریشه (لوگوس، کمیت و کیفیت) تنه (فیزیک) و شاخه و برگ (تکنولوژی، علوم مختلف و هنر) دارد. هایدگر بعدها گفت که ریشه درخت فلسفه در زمین وجود (ذهن) است. در یونان ذکر می کنند که بذر اولیه درخت، آرخه (ماده اولیه عالم) است. آرخیا در درخت حیات داروین یکی از ریشه های اصلی است. شاهکار فلسفه یونانی بعد از مرحله بذر است. این بذر شکافته می شود و میل به نامستوری رخ می دهد (الیثیا). شاخص ترین فلاسفه زمان کسانی بودند که به فهم الیثیا می رسیدند و بعد از آن می توانستند معرفت جدیدی ارائه دهند. یکی از شاگردان هراکلیتوس معتقد بود که عالم به مثابه زن زیبا رویی است که تحمل پوشیدگی و مستوری را ندارد (در

ادبیات خودمان هم داریم: پری روی تاب مستوری ندارد). این شارح تفکر هراکلیتوس است. بعد از انمشاف الیثیا در ذهن ما، از سه ریشه آن جوانه بیرون می زند و مفهومی در زمان ارسطو شکل گرفت بنام فوزیس (فیزیک). ۲۰۰۰ سال طول کشید تا درخت کامل شود. در اینجا این درخت از زمین بیرون آمده است و باید صورت فیزیکی آن بررسی شود. در این دوره اکثر فیلسوفان، فیزیکدان هم هستند (مثل نیوتون و دکارت). این درخت میوه و شاخه ای هم خواهد داشت. این میوه تکنولوژی است، شاخه ها همان علوم را رقم میزنند. پس هرکدام از متفکرین، فیلسوف هستند اما تخصصی تر می شود و هر یک به بخشی از علم توجه دارند. در نهایت حرکت از آرخه تا تخته تفکر فلسفی را رقم میزند. تثلیث جز لاینفک این تفکر است و از دورن آن نیاید توحید را جست و جو کرد. تمرکز امروز ما در این جلسه بر مفهوم الیثیا و بدت است. تا اینجا حرف این است که عالم نامستور است و با افتادن سبب جلوی چشم نیوتون، او قانون را کشف کرد و طبیعت نامستور شد. به زبان دیگر، عالم پوشیده است و کسانی هستند که نامستوری آنی عالم را می بینند و کشفی رخ میدهد. عالم بر همه پوشیده است و هرکسی توان دیدن ندارد مگر در لحظاتی و برای افرادی خاص! قرآن کاملا برعکس این تفکر، توضیح میدهد. گاهی باید از مظلوم و مغفول واقع شدن قرآن ترسید. یکی از آفت های این است که ما علوم را از آن سوی مرزها ترجمه ای میگیریم و با مفاهیم قرآنی خلط میکنیم وینتیجه گیری میکنیم. قرآن از مفهوم "بدو" در سوره اعراف، بعد از فریب دادن آدم و حوا از این واژه استفاده میکند (فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما). بحث این است که بعد از خوردن از درخت برهنگی آنها برایشان معلوم شد، یعنی از اول برهنه بودند اما متوجه آن نبودند. نتیجه اینکه: الیثیا میل به نامستوری عالم است اما در "بدت" عالم نامستور است. پس غلط است این مفهوم که بگوییم عالم نامستور است؛ بلکه چشم بشر حیا دارد و نمی توان این نامستوری را ببیند. همانطور که آدم و حوا تا قبل از خوردن میوه (درحالی که هم عالم و هم خودشان برهنه و نامستور بودند) متوجه برهنگی نبودند. در تلقی فلسفی گفته می شود که باید از لحظات نامستوری عالم استفاده کرد و فلسفه را رقم زد. همه چیز فلسفه در مفهوم الیثیا خلاصه می شود که قرآن دقیقاً نقطه مقابل این مفهوم چارچوب ارائه میکند. "بدو" همان رد الیثیا است. اما بعد از ۱۰۰۰ سال هنوز در دانشگاه های جمهوری اسلامی، الیثیا مبنای تدریس فلسفه است. پس میتوان ادعا کرد عالم خود به خود نامستور است و میوه درخت ممنوعه عامل بدن است. دعوا از جایی شروع می شود که: در تلقی الیثیا objective مطرح است و عالم پرده بر خود کشیده است. اما در تفکر قرآن subjective مطرح است و فرد بر روی خودش حجاب کشیده و توان و اجازه دیده شدن نمیدهد. ادعای جایزی است که بگوییم اگر بر مفهوم بدت به اندازه تلاش فلسفه بر مفهوم الیثیا کار کرده بودیم، تمدن دیگری رقم میخورد. لذت برخلاف الیثیا که objective است مفهوم بدو subjective است. یعنی اگر بگوییم، قبل از خوردن میوه توسط آدم و حوا آنها به حرف ابلیس گوش نداده بودند و متوجه برهنگی نمی شدند، در ادامه نسل بشر شکل میگرفت و عالم و آدم برهنه بودند و کسی نمیتوانست این برهنگی را ببیند. پس اگر آن چشمی که میتواند برهنگی را ببیند را نداشتیم

امروز نمیتوانستیم به علوم ۳۰۰۰ سال اخیر برسیم. این بدان معنا نیست که ما مخالف علم پژوهی هستیم. حرف این است که این علوم دردی از بشر دوا نکرده اند؟ لذا انسان برای فیلسوف بودن باید حیا را از چشم خود کنار بزند تا بتواند عالم را نامستور ببیند. در بررسی انجام شده، "بدو" حدود ۳۰ بار به شکل های مختلف آمده است. در سوره نور: لایبیدین زینتهن... (با قید لا آمده است) در اعراف طور دیگری گفته شده بود و در سوره نور درباره مومنات که آمده است، شبیه حرف فیلسوفان است که: عالم به مثابه زن تاب مستوری ندارد. نسبت آرخه با آیه: در آرخه فلاسفه می گفتند الیثیا میل به نامستوی است. دو مفهوم داریم: فلسفه اساسش آرخه است (ماده اولیه عالم) حکمت اساسش بر آیه است (آیه به معنای نشانه) در آرخه چیزی معنا پیدا نمی کند. اما وقتی میگوییم پشت هر پدیده ای در هستی آیه و نشانه ای است، این معنا دار است. بنابر این محرز است که: لا تقریبی هذه الشجرة که در قرآن آمده، همین درخت فلسفه است. یعنی نزدیکی به درخت ممنوعه (که همان درخت فلسفه است) فقط برای آدم و حوا نبوده و برای همه ابنا بشر است و هرکس در زندگی امتحان می شود و یکبار در مقابل درخت ممنوعه قرار میگیرد و با استفاده از آن هبوط می کند. نسل در نسل ابنا بشر در حال هبوط هستند. همانطور که قرآن هشدار می دهد که یا بنی آدم! همانطور که شیطان لباس از تن پدران شما درآورد مراقب باشید که از تن شما در نیاورد. این ناظر به تداوم روند هبوط با سازوکار اشاره شده است. لذا همانطور که لا تقریبی زنا برای ما عینیت دارد، لا تقریبی هذه الشجرة (درخت فلسفه) هم باید جدی گرفته شود. این به این دلیل است که از ابن سینا تا فارابی و ملاصدرا، تمایز بین حکمت و فلسفه را نمیدانسته اند و واژگانی را از قرآن گرفته اند و در فلسفه غرب آن را ستایش و پروار کرده اند. فلسفه: الیثیا آرخه لوگوس حکمت: حیا نشات فطرت از این رو آنچه در قرآن ستایش شده است حکمت است. اما آیا حکمت همان فلسفه است؟ خیر. ما دعوی لفظ نداریم. چشم آیت بین وقوه تشخیص نشانه ها به انسان آیت میدهد اما از این سو هرچه به نامستوری عالم دامن میزنیم به چیزی نمی‌رسیم. لذا ابلیس ۲۴۰۰ سال بعد از شکستن بت ها توسط ابراهیم و ساختن کعبه، بت ها را داخل خانه کعبه گذاشت و مردم خانه کعبه را طواف میکردند ولی در واقع بت می پرستیدند. پوسته کعبه بود اما مغز آن بت! اما امروز این درخت و بت ها، تئوریزه شده و از جنس معرفت در ذهن ساخته شد و جای گرفت. لذا اینکه علامه طباطبایی و امام راحل و بسیاری از بزرگان از فلسفه تعریف کرده اند نباید باعث کوتاه بینی ما و پذیرش صرف و بدون تعقل شود. اگر قرار است جز اندک نجات یافتگان باشیم باید یکبار هم که شده، به همه این اسم های بزرگ و مواردی که ذکر شد شک کنیم. گو اینکه بیشتر این بزرگوارن منظورشان از فلسفه، حکمت بوده است و در لفظ دچار لغزش بوده اند. بشر به دست خودش درخت فلسفه را پرورانده و از میوه آن (تکنولوژی) استفاده میکند اما مهاری بر آن وجود ندارد و به زودی شاهد تکنولوژی فوییا خواهیم بود. مبنی بر این مفاهیم مشخص شد که در تاریخ طرح ریزی در اسلام با یک انحراف روبرو بوده ایم. امروز پس از بررسی ریشه شناسانه در زبان های عبری، سوریانی، یونانی، آلمانی، فرانسوی و بابلی و... به این نتیجه می رسیم که چه جنگل عجیبی

از معرفت در ۲۰۰۰ سال اخیر رقم زده ایم. اینجاست که حافظ می فرماید: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. اگر تکنولوژی امروز ما را به سوی حقیقت نمی برد پس این هم افسانه است. همانطور که کلبه دیجیتالی افسانه است. لذا اگر حضرت محمد(ص) بعد از ۲۴۰۰ سال بت های درون کعبه را شکست ما هم امروز باید بت فلسفه را شکسته و نظام معرفتی بر مبنای مفاهیم قرآنی بنا کنیم. اینکه آیت بین باشیم یعنی تابلو های نظام خلقت را که به حقیقتی واحد راهنمایی میکنند ببینیم. یک کلمه از دل قرآن (بدت) تمام ۲۷۰۰ سال فلسفه را زیر و رو کرده است. خدایا امروز که در آستانه سال نو قرار داریم و فرموده است " یا مقلب القلوب و ابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الحوال، حول حالنا الی احسن الحال"، تحولی درما ایجاد کن که نیکوترین حال باشد. این نیکوترین حال زمانی بوجود می آید که چشم آیت بین داشته باشیم. انشاءالله

<http://dr-abbasi.ir/۲۶۸۹/%D۸%B۴%D۸%B۱%D۸%AD-%D۸%AC%D۹%۸۴%D۸%B۳%D۹%۸۷-۳۳۳-%D۹%۸۸-۳۳۴.html>

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: رویهمرفته آقای عباسی در عین دلسوزی نسبت به انقلاب در این رابطه در مورد چیزی نظر می دهند که در آن صاحب نظر نیستند و این ضعف بزرگی در شخصیت ایشان است. این صحبت مربوط به سال های گذشته است، شاید تجدید نظر کرده باشند. موفق باشید